

بررسی قانون مدنی - بخش حقوق خانواده (نست دوم و پایانی)

دکتر محمدیار ارشدی*

چکیده:

در قسمت اول مقاله، برخی از مواد مربوط به حقوق خانواده در قانون مدنی (ق.م) بررسی شدند. در این قسمت، برخی دیگر از مواد باقیمانده مورد مذاقه قرار گرفته‌اند. هدف اصلی این مطالعه، از طرفی، گذشته از توضیح و تبیین متن برخی مواد، نمایاندن اهم موارد اختلافی بین صاحب‌نظران حقوقی، در خصوص احکامی که مواد مزبور در بردارند، است که عمدتاً از عدم صراحت و جامعیت متن آن مواد ناشی می‌شود، و از طرف دیگر ترغیب قانونگذار نسبت به انجام اصلاحات لازم در این بخش از قانون مدنی، پس از قریب به پانزده سالی که از آخرین بررسی کلی مواد مزبور در سال ۱۳۷۰ می‌گذرد، است.

کلید واژه‌ها: حق حبس زوجه، تمکین خاص، مهر المسمی، مهر المثل، تفویض البضع، تفویض المهر، مهر مؤجل، نفقه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ماده ۱۰۸۵ ق م^۱

- برخی از شارحین قانون مدنی (ق م)، حکم این ماده که "حق حبس" زوجه نام گرفته است را شاهی بر درستی نظر خود مبنی بر معوض بودن عقد نکاح، گرفته‌اند. عده‌ای نیز در عین حال که نکاح را عقدی معوض نمی‌دانند، معتقدند که در این ماده قانونگذار احکام عقود معوض را در نکاح جاری کرده است. نهایتاً دسته سوم معتقدند که نه نکاح عقدی معوض است و نه در اینجا، حقی که به زوجه داده شده است مطابق با حق حبسی است که در عقود معوض مانند بیع برای متعاقبین وجود دارد، ضمن آن که بعضاً اعتقاد به ضرورت حذف این ماده دارند (۱، ج ۱، صص ۱۸۰-۱۷۸).

- مال تعیین شده به عنوان مهر، چه عین معین باشد و چه کلی، می‌تواند از حیث موعد تسلیم، حال و عندالمطالبه باشد یا مؤجّل و مدت دار (۳، ج ۴، ص ۳۹۵).

- قدر معینی برای حداقل مدت و مهلت در مطالبه مهر تا آن را مؤجل گردانند، وجود ندارد بلکه قضاوت در این باره با عرف خواهد بود. لذا در جایی که مرسوم است زوجین پس از عقد نکاح بلافاصله در مراسم جشن ازدواجشان شرکت کنند و در این فاصله توقع تمکین خاص از زوجه نمی‌رود، به نظر نتوان قرار دادن شرط مهلت چند ساعته در مطالبه مهر را بنا به این استدلال که به هر حال مهر مؤجل بوده است، موجب اسقاط حق حبس زوجه دانست.

- «وظایفی که در مقابل شوهر دارد»، چون اطلاق دارد، با مفاد حق حبس زن که صرفاً محدود به امتناع از «تمکین خاص» (نزدیکی) است، منطبق نیست. متن ماده ۱۰۸۶ ق م نیز مؤید صحت این نظر است.

- بطلان تعلیق در عقد نکاح را نباید به سرنوشت تعلیق در مهر، در نکاح دایم تسری داد (۱، ج ۱، ص ۴۴؛ ۲، ج ۱، ص ۶۵)، همان طور که قانونگذار بین قرار دادن شرط خیار در نکاح و در مهر نکاح دایم، این تفاوت را قایل شده و اولی را شرطی باطل و دومی را شرطی صحیح اعلام کرده است.^۲ اما این که آیا تعلیق در مهر، همان حکم مهر

۱. ماده ۱۰۸۵- زن می‌تواند تا مهریه او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط بر اینکه مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه خواهد بود.

۲. ر.ک. مادتين ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ ق م.

مؤجل را در سقوط حق حبس زوجه دارد یا خیر، به نظر می‌رسد از آنجا که زوجه می‌پذیرد که استقرار مهرش معلق بر تحقق امری محتمل الوقوع در آینده شود، این امر نافی شرط حال بودن مهر تلقی شود و از این رو، مانند وقتی که زوجه مهر مؤجل را می‌پذیرد، حق حبس خویش را از دست دهد. چنان چه معلق علیه واقع نشود، نکاح مزبور، حکم نکاح دائمی را دارد که از ابتدا فاقد مهرالمسمی بوده است.

- موارد ذیل قابل بحث است:

۱) اگر نکاح، تَفْوِیضُ الْبُضْعِ یا تَفْوِیضُ الْمَهْرِ باشد، آیا زوجه، حق حبس دارد؟

الف - نکاح تَفْوِیضُ الْبُضْعِ^۱: برخی قایل نشدن چنین حقی برای زوجه را دور از انصاف قضایی می‌دانند (۳، ج ۴، ص ۴۲۶) و برخی با این استدلال که اگر قبول مهر مؤجل، زایل‌کننده چنین حقی است، قبول زوجه به ورود به نکاح دائم بدون مهر نیز کاشف از آنست که وی حق خود را در این زمینه اسقاط کرده است (۲، ج ۱، صص ۱۶۱-۱۶۰). به نظر، رأی اخیر موجه است زیرا از مواد قانون مدنی بر می‌آید که زوجه مَفْوُضَةُ الْبُضْعِ قبل از نزدیکی، مستحق مهر نیست تا بخواهد با عدم تمکین خاص آن را مطالبه کند (مستتبط از ماده‌های ۱۰۸۸ و ۱۰۹۳ ق م).

ب - نکاح تَفْوِیضُ الْمَهْرِ^۲: زوجه مَفْوُضَةُ الْمَهْرِ، حق حبس خود را از دست نمی‌دهد زیرا تَفْوِیضُ امْرِ تعین مهر به یک شخص، فی نفسه کاشف از مؤجل بودن مهر نیست تا موجب اسقاط حق حبس زوجه شود. مگر شرایطی وجود داشته باشد که منجر به سقوط این حق شود مثل آن که مدت دآوری^۳ به اندازه ای تعیین شود که عرفاً کاشف از آن باشد که زوجه با قبول چنین مدتی، حق حبس خود را اسقاط کرده است.

۲) اگر مهر مؤجل باشد و زن با عصیان تا زمان حال شدن مهر، تمکین خاص نکند، آیا زوجه حق حبس دارد؟ به نظر پاسخ منفی باشد زیرا اولاً نافرمانی و خلاف قانون عمل کردن زن نباید موجب ایجاد حقی (ناظر به موضوع) برای وی باشد، ثانیاً زوجه

۱. نکاح دائمی است که مهر در آن ذکر نشده یا شرط عدم مهر شده باشد. (ر.ک. ماده ۱۰۸۷ ق م)
 ۲. نکاحی است که در آن اختیار تعیین مهر به یکی از زوجین یا شخص ثالث تفویض شده باشد. (ر.ک. مادنتین ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ ق م)
 ۳. ر.ک. ماده ۴۵۸ و تبصره ماده ۴۸۴ ق آ د م، ۱۳۷۹.

با پذیرفتن مهر مؤجل در واقع حق حبس خویش را اسقاط کرده است، لذا انقضاء مهلت و حال شدن مهر، موجبی برای تجدید و احیاء امری ساقط شده، نیست (۴، ص ۲۵۰).

۳) اگر مهر مؤجل و زن مهبیای تمکین خاص بوده ولی نزدیکی واقع نشده باشد و با گذشت مهلت، مهر حال شود، زن نمی‌تواند حق حبس خود را اعمال کند. زیرا همان طور که قبلاً اشاره شد، زوجه با پذیرفتن مهر مؤجل از حق خود در این خصوص گذشته و صرف حال شدن مهر، موجبی برای اعاده حق ساقط شده زوجه نیست (۱، ج ۱، ص ۱۸۱).

۴) صدور حکم افسار مرد توسط دادگاه، آیا مسقط حق حبس زوجه است؟ گرچه به نظر برخی، افسار مرد صرفاً زوجه را از مطالبه مهرش، کلاً یا جزئاً، محروم می‌کند و این امر باعث سقوط حق حبس زن نخواهد بود (۱، ج ۱، ش ۱۵۶، ص ۱۷۸؛ ۵، ص ۱۳۳؛ ۴، ص ۲۴۶؛ ۲، ج ۱، ص ۱۵۹؛ ۶، ن ش ۷/۱۰۲۰ - ۱۳۸۳/۲/۳۱). لکن از آنجا که اولاً، نکاح یک عقد شخصی است و نه مسالی و معوض، ثانیاً، عقد مزبور دارای آثار فردی و اجتماعی متعددی است که از جمله آرامش و امنیت را برای فرد و مآلاً برای جامعه به ارمغان می‌آورد و دسترسی زوج به زوجه برای تأمین و ارضای تمایلات شهوانی، نقش مؤثری در حصول کارکرد عقد مزبور ایفا می‌کند، از این رو، محروم کردن مرد از این میوه و نتیجه نکاح با آن که به علت افساری که به آن گرفتار شده است، قدرت تغییر شرایط و تهیه مهر را ندارد، خلاف مصالح اجتماع خواهد بود. از این رو، اثبات افسار مرد، باید مانع از اجرای حق حبس زوجه گردد.^۱

۵) به عقیده برخی اساتید (۷، ص ۲۶۷؛ ۲، ج ۱، ص ۱۵۵)، زوجه ای که بنا به تجویز قانونگذار، می‌تواند تا گرفتن مهرش، از تمکین خاص امتناع کند، باید مجاز نیز باشد که تا آن موقع به منزل شوهر نرود، بدون آن که از حق نفقه‌اش محروم شود و این

۱. در بین فقهاء ابن ادریس، موافق سقوط حق حبس زوجه به سبب افسار مرد بوده است ولی صاحب جواهر نظر وی را با این استدلال که در معاوضات، گرچه افسار مانع از مطالبه عوض می‌شود اما این امر تسلیم کردن معوض قبل از عوض را واجب نمی‌کند، ضعیف می‌داند. (ر.ک. ۹، ج ۳، صص ۴۳-۴۲). عده ای از قضات با وجود افسار مرد، مخالف جواز اعمال حق حبس زوجه‌اند (۱۴، ج ۲، صص ۴۳-۲۹).

امر را لازمه عرفی حق زن در خودداری از تمکین، دانسته‌اند. به نظر با توجه به این که موافقت و نزدیکی با زوجه تنها مورد استفاده از زوجه نیست و حتی به عقیده خیلی از فقهای معاصر، مقتضای ذات عقد نکاح دائم هم به شمار نمی رود (۸، ج ۳، ص ۵۲۸؛ ۳، ج ۴، ص ۳۷۷) و همزیستی با زوجه برای مرد، می‌تواند فواید دیگری غیر از جماع نیز در بر داشته باشد، لذا قایل شدن به چنین حقی برای زوجه به استناد قاعده مزبور، در تضاد با حقوق مرد، در غیر امر نزدیکی، ظاهر شود که توجیه قانونی ندارد. ضمن آن که اگر زوجه از سوی زوج به نزدیکی با وی مکره شود، حق حبس خود را از دست نخواهد داد (ر.ک. ماده ۱۰۸۶ ق م).

مادتین ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ ق م^۱

ادغام این دو ماده امری سهل و ممدوح خواهد بود. اما قانونگذار به اثر فوت زوجین یا شخص ثالث به عنوان داور^۲، قبل از تعیین مهر در نکاح تفویض المهر، حکمی را اختصاص نداده است. موارد مختلف در این خصوص، ذیلاً بررسی می‌شوند:

۱) اگر داور در تعیین مهر، شخص ثالث باشد و زوجین یا یکی از آن دو فوت کند، داور باید به وظیفه خود در تعیین مهر اقدام کند. مهری که تعیین می‌شود همان احکام مهر المسمی را دارد.

۲) اگر داور قبل از انجام داوری، فوت کند یا از انجام آن سرباز زند، زوجین اگر بر تعیین داور جدید تراضی نکنند، تعیین مهر با دادگاه خواهد بود (مستنبط از ماده ۴۶۳ ق آ د م).

۳) اگر متوفی یکی از زوجین باشد که تعیین مهر بر عهده او بوده است، در صورتی که نزدیکی صورت گرفته باشد، چنان چه متوفی، زوجه بوده، وی مستحق مهرالمثل خواهد بود که به وارثش می‌رسد و اگر زوج بوده باشد، حسب نظر مشهور فقهاء،

۱. ماده ۱۰۸۹ - ممکن است اختیار تعیین مهر به شوهر یا شخص ثالثی داده شود در این صورت شوهر یا شخص ثالث می‌تواند مهر را هر قدر بخواهد معین کند.

ماده ۱۰۹۰ - اگر اختیار تعیین مهر به زن داده شود زن نمی‌تواند بیشتر از مهرالمثل معین نماید.

۲. فردی که زوجین اختیار تعیین مهر را به او می‌دهند، وکیل آنها محسوب نمی‌شود بلکه داور است لذا فوت یکی از زوجین یا هر دو نیز خللی به داوری وارد نمی‌کند حال آن که اگر رکالت بود، مرتفع و منسوخ می‌شد (ر.ک. ماده ۶۷۸ ق م).

زوجه مستحق مهر السنه (معادل ارزش پانصد درهم نقره) است. اما اگر هنوز نزدیکی صورت نگرفته باشد، زوجه با توجه به حدیثی که از محمد بن مسلم نقل شده است، مستحق مهر المتعه خواهد بود (۴، ص ۲۵۴)، گرچه اگر مفاد این حدیث نبود، بسا توجه به آن که مهر در نکاح تفویض المهر، پس از معین شدن، همان احکام مهرالمسمی را دارد که با مرگ هر یک از زوجین قبل از نزدیکی، زن مستحق همه مهر خواهد بود (مستنبط از ماده‌های ۱۰۸۲ و ۱۰۹۲ ق م که موافق نظر مشهور فقهاست)، در مانحن فیه نیز استحقاق زن، به ترتیب به مهر المثل^۱ و مهر السنه، خالی از وجه نبود.

- اگر از زمان نکاح تا وقتی که به زوجه دخول می‌شود، مقدار مهر المثل وی متغیر باشد، برخی به ارزیابی مهر المثل با توجه به مقدار آن در زمان وقوع عقد نکاح، نظر داده‌اند، برخی در این باره، زمان نزدیکی و بالآخره برخی دیگر بالاترین مقدار (أعلی القیم) از زمان نکاح تا جماع را پیشنهاد کرده‌اند. با توجه به این که از لحظه موافقت، ضمان شوهر به پرداخت مهر المثل ایجاد می‌شود، رأی دوم مناسبتر به نظر می‌رسد (۵، ص ۱۴۲؛ ۴، ص ۲۵۷).

ماده ۱۰۹۲ ق م^۲

اهم اختلافی که بین شارحین قانون مدنی در خصوص مفاد این ماده وجود دارد، به موارد ذیل بر می‌گردد:

۱) اگر زوجه مهرش را به زوج ببخشد یا ذمه وی را از ادای آن ابراء کند و قبل از وقوع نزدیکی، طلاق داده شود، آیا مرد مستحق نیمی از مهر است؟ برخی معتقدند که چون طلاق قبل از نزدیکی یک سبب جدید برای مالکیت مرد نسبت به نیمی از مهر است (ماده ۱۰۹۲ ق م) و از طرفی زوجه با هبه مهر به زوج یا ابراء آن، در واقع بسان تلف کردن آن، در مهر تصرف کرده است لذا در فرض مزبور، زن باید نیمی از مهر - ی که نگرفته است - را به مرد تسلیم کند (۴، ص ۳۶۰؛ ۵، ص ۱۴۴). اما عده‌ای

۱. قول به استحقاق زن به مهر المثل در اینجا با آن چه از نگارنده در ذیل ماده ۱۱۰۰ ق م، در خصوص منوط بودن استحقاق زن به مهر المثل به وقوع نزدیکی، در نکاح تفویض البضع یا نکاحی که مهر آن به علت مالیت نداشتن یا مجهول بودن، باطل باشد، منافاتی ندارد.

۲. ماده ۱۰۹۲ - هر گاه شوهر قبل از نزدیکی زن خود را طلاق دهد، زن مستحق نصف مهر خواهد بود و اگر شوهر بیش از نصف مهر را قبلاً داده باشد حق دارمآزاد از نصف را عینا یا مثلاً یا قیعتاً استرداد کند.



دیگر خلاف این رأی را برمی‌گزینند و معتقدند که در اینجا مرد مستحق نیمی از مهر نیست زیرا در فرض هبه مهر به زوج (به شرطی که معوض نبوده باشد)، زن تمام آن چه را که استحقاق داشته به شوهر بخشیده از این رو، چیزی از مهر نزد زن باقی نمانده است تا در اثر طلاق قبل از نزدیکی، وی مکلف به رد نیمی از آن باشد. در مورد ابراء زمه شوهر نیز اظهار می‌کنند که (در صورتی که ابراء، خالی از شرط عوض بوده باشد) زوجه مالی به عنوان مهر از زوج نگرفته و طلب خود از این بابت را نیز به کسی منتقل نکرده است، پس مرد مستحق نیمی از مهر نپرداخته، نیست (۲، ج ۱، صص ۱۶۶ و ۱۷۹؛ ۱، ج ۱، ص ۱۹۵). به نظر رأی دوم بیشتر با انصاف همخوان باشد و زوجه ای که مهر خود را به مرد می‌بخشد نباید به بهای تاسی از اصول و مبانی حقوقی، وی را از این بابت با خسران مواجه و متقابلاً زوج را نیز اگر طبع مُکسَبی دارد، به این سودجویی متمایل کرد! با قبول نظر اخیر و با توجه به صراحت قانون مبنی بر «۰۰۰ و اگر شوهر بیش از نصف مهر را قبلاً داده باشد ۰۰۰»، باید گفت که حتی هبه نیمی از مهر کلی به زوج یا ابراء زمه وی از رد نیمی از آن نیز زوجه را فارغ از مسئولیت نسبت به رد نیمی از مهر به مرد، در صورت طلاق قبل از نزدیکی می‌کند و نیم دیگر را اگر دریافت نکرده است همچنان می‌تواند از مرد مطالبه کند.

(۲) آیا مرد که بنا به حکم این ماده، مالک نیمی از مهر می‌شود، به همان نسبت نمائات متصل و منفصل عین مهر را نیز مستحق می‌شود؟ برخی معتقدند که مرد فقط مستحق نیمی از نمائات متصل است و از نمائات منفصل چون در زمانی دست داده که عین مهر در ملکیت زوجه بوده، سهمی ندارد (۳، ج ۴، ص ۴۰۱). اما برخی دیگر، حتی از نمائات متصل نیز سهمی برای مرد قایل نیستند و حکم اخیر ماده ۲۸۷ ق م^۱ در مورد اقاله را در اینجا جاری نمی‌دانند (۲، ج ۱، صص ۱۷۲-۱۷۰).

(۳) در صورتی که مهر به هر علتی از تصرف زن خارج شده باشد و قیمت آن از زمان وقوع نکاح تا زمان تسلیم به مرد، متغیر بوده باشد، استحقاق مرد به کدام قیمت

۱. ماده ۲۸۷ ق م - «نمات و منافع منفصله که از زمان عقد تا زمان اقاله در مورد معامله حادث می‌شود مال کسی است که به واسطه عقد مالک شده است ولی نمات متصله مال کسی است که در نتیجه اقاله مالک می‌شود.»

است؟ نازلترین یا بیشترین قیمت؟ قیمت زمان تلف یا قیمت زمان وقوع طلاق؟ اکثرا بر استحقاق مرد به نازلترین قیمت، نظر داده‌اند (۴، ص ۲۶۰) ولی قیمت زمان وقوع طلاق ارجح است زیرا در این هنگام است که مرد قانونا مستحق نیمی از مهر می‌شود (۲، ج ۱، ص ۱۶۸).

۴) اگر مهر را نه شوهر بلکه شخص ثالث تبرعا از مال خود به زوج داده باشد، در حالت مزبور، نیمی از مهر به او داده می‌شود یا به شوهر سابق؟ برای پاسخ به این سؤال باید به سؤال دیگری جواب داده شود مبنی بر این که آیا فرد دیگری غیر زوج می‌تواند مهر را از مال خود به زوج دهد یا باید ولو برای یک لحظه هم شده ابتدا شخص ثالث مالش را به تملیک زوج درآورد تا مهر از ملکیت زوج خارج و به ملکیت زوج درآید؟ از منطوق ماده ۱۰۹۲ ق م، در آنجا که می‌خوانیم: "و اگر شوهر بیش از نصف مهر را قبلا داده باشد" هم می‌توان حصر را استفاده کرد مبنی بر آن که قانونگذار تنها شوهر را صالح برای ادای مالی به عنوان مهر به زوج می‌داند (و این برداشت با قسمت اخیر ماده ۱۱۰۰ ق م، ناسازگار نیست) و هم می‌توان حکم این ماده را فارغ از آن دانست و مراد قانونگذار را صرفا محدود به این معنی کرد که در صورتی مرد مستحق نیمی از مهر در فرض مزبور خواهد بود که خودش مهر زوج را پرداخته باشد و لاغیر. پس اگر شخص ثالث (مثل پدر یا مادر زوج) مهر زوج را تبرعا داده باشد و قسمت اخیر ماده ۱۱۰۰ ق م، را شاهی بر جواز چنین امری بگیریم، در صورت طلاق قبل از نزدیکی، نیمی از مهر متعلق شخص ثالث خواهد بود و نه شوهر. حداقل حسن این نظر آنست که زوج را به قصد تصاحب نیمی از مهر زنش، به وسوسه طلاق دادن او قبل از نزدیکی، نمی‌اندازد! ولی به نظر برخی، در صورتی که شخص ثالث تبرعا مهر را از مال خود دهد، فرض بر اینست که ابتدا مهر را به زوج، هبه کرده است، لذا با طلاق قبل از نزدیکی، در هر صورت این شوهر سابق است که مستحق نیمی از مهر خواهد بود و نه شخص ثالث (۱، ج ۱، ص ۱۹۷).

۱. البته این نظر با آن چه در ذیل ماده ۱۰۷۸ ق م، در قسمت اول از این مقاله، نگارنده ذکر کرده است، متناقض نیست و قابل جمع است.

ماده ۱۱۰۰ ق م^۱

برخی بر آنند که اطلاق زبان ماده، گویای آنست که صرف مجهول بودن یا مالیت نداشتن مهر، زوجه را مستحق مهر المثل می‌کند، فارغ از آن که نزدیکی رخ داده باشد یا نه و مفاد مادتين ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ ق م را نیز یارای مقید ساختن این اطلاق نمی‌بینند (۲، ج ۱، صص ۱۴۶-۱۴۵). اما اغلب صاحب‌نظران، وقوع نزدیکی را شرط لازم برای استحقاق زن به مهر المثل می‌دانند (۹، ج ۳۱، ص ۳۱؛ ۸، ج ۳، صص ۵۳۰-۵۲۹)۲. در صورتی که قانونگذار نظر اخیر را تأیید می‌کند، بهتر است حکم ماده در این خصوص را با اضافه کردن تبصره‌ای، صراحت بخشد.

ماده ۱۱۰۱ ق م^۳

- متن ماده صرفاً به فسخ نکاح قبل از نزدیکی اختصاص دارد و در مورد استحقاق زن به مهر پس از فسخ نکاحی که منجر به نزدیکی شده، ساکت است. البته می‌توان از مفهوم این ماده و برخی مواد قانون مدنی در مورد مهر، مانند ماده ۱۰۸۷ ق م، نیز به حکم مسأله مورد نظر، رسید. پس در نکاح با مهر المسمی، مدخوله‌ای که نکاحش فسخ شده، مستحق تمام مهر المسمی و در نکاح تفویض البضع، مستحق مهر المثل است. در نکاح تفویض المهر نیز مهر پس از معین شدن توسط داور، همان حکم مهر المسمی را خواهد داشت. اما در صورتی که داور پیش از تعیین مهر فوت کند، حالات مختلفی متصور است که شرح آن در ذیل ماده‌های ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ گذشت.

- آیا تغییر جنسیت در زوجه یا زوج که به انفساخ نکاح می‌انجامد، می‌تواند به ترتیب موجب تقویت مهر یا بری الذمه شدن از ادای آن شود؟ اگر زوجه مستحق مهر باشد، تغییر جنسیت هر یک از زوجین فی نفسه تأثیری در این استحقاق ندارد (۶، ن ش ۱۳۶۶/۱۰/۱۴ - ۷/۶۷۹۱).

۱. ماده ۱۱۰۰ - در صورتی که مهر المسمی مجهول باشد یا مالیت نداشته باشد یا ملک غیر باشد در صورت اول و دوم زن مستحق مهر المثل خواهد بود و در صورت سوم مستحق مثل یا قیمت آن خواهد بود مگر اینکه صاحب مال اجازه نماید.

۲. نظر آقایان دکتر حسن امامی، دکتر لنگرودی و دکتر محقق داماد نیز موافق ضرورت وقوع نزدیکی برای استحقاق زن به مهر المثل است.

۳. ماده ۱۱۰۱ - هر گاه عقد نکاح قبل از نزدیکی به جهتی فسخ شود زن حق مهر ندارد مگر در صورتی که موجب فسخ، عنن باشد که در این صورت با وجود فسخ نکاح، زن مستحق نصف مهر است.

- اگر شخصی با عمل خود موجب انحلال نکاح بین زوجین شود مثل مواردی که در احکام مربوط به رضاع آمده است، در این صورت شخص مزبور باید آن چه مرد به عنوان مهر داده یا بر ذمه اش است را به او خسارت دهد (۳، ج ۴، ص ۴۱۶).

ماده ۱۱۰۵ ق م^۱

- برخی حکم این ماده را از امور مربوط به نظم عمومی دانسته‌اند. لذا زوجین نمی‌توانند خلاف این قاعده آمره، تراضی کنند تا این ریاست به زوجه تفویض شود (۱، ج ۱، ص ۲۳). ولی به نظر عده‌ای دیگر، با توجه به تحولات زمان و نقش مهمی که زنان در شئون مادی و معنوی زندگی مشترک، کسب کرده‌اند، زیبنده است تا قانونگذار زبان این ماده را - بسان اصلاحی که در مورد ماده ۱۱۳۳ ق م به عمل آورد - تلطیف کند. قانونگذار فرانسوی نیز در سال ۱۳۷۰ با تغییر حکم خود، زوجین را مشترکا عهده دار ریاست خانواده کرد (۱، ج ۱، ص ۵)!

با توجه به این که از طرفی خانواده دارای شخصیت جداگانه یا به اصطلاح شخصیت حقوقی نیست (۱، ج ۱، ص ۴) و از طرف دیگر مصادیق مربوط به روابط زوجین نسبت به هم و نیز نسبت به فرزندان، در احکام مربوط به تمکین از سوی زوجه، انفاق از سوی زوج، وظایف و اختیارات ولی قهری، قیم، امین و مسئول حضانت طفل، مستتر و قانونگذار مستقلا نسبت به آنها تعیین تکلیف کرده است، لذا به نظر حکم ماده ۱۱۰۵ ق م، که ترجمه قانون خارجی است (گرچه برای آن مبنای شرعی نیز در برخی کتب ذکر شده است)، واجد مفهوم مستقلی نیست و حذف آن خلایی ایجاد نمی‌کند.

ماده ۱۱۰۶ ق م^۲

- آیا زوجه دائمه ای که از شوهرش نفقه نمی‌گیرد (چه به علت نداری شوهر^۳ یا غیبت یا استتکاف وی)، مستحق نفقه اقارب (در صورت وجود شرایط لازم) است؟ اگر چنین

۱. ماده ۱۱۰۵ - در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است.

۲. ماده ۱۱۰۶ - در عقد دائم نفقه زن بعهده شوهر است.

۳. برخلاف زوج که وظیفه انفاق به زوجه‌اش منوط به تمکن مالی او نیست، نفقه اقارب چنین شرطی دارد. لذا فرضا پدری که وظیفه انفاق به فرزندش را داشته در صورت اعسار، این مسؤلیت از دوش او برداشته و متوجه جد پدری خواهد شد به طوری که اگر متعاقبا نیز پدر مالی بدست آورد، جد پدری نمی‌تواند مالی که بابت نفقه را داده از پدر مسترد دارد (۲، ج ۲، ص ۳۶۸).

استحقاقی دارد و اقارب نفقه او را دادند و پس از مدتی زوجه از شوهرش که دارا شده یا به خانه بازگشته، با مطالبه نفقه ایام گذشته، مبلغ مزبور را از او مسالمتا یا با طرح دعوی در دادگاه صالح، دریافت کرد، آیا لازم است که مبلغ مزبور را در اختیار اقاربی که نفقه او را می داده‌اند، قرار دهد و اگر امتناع کرد، آن اقارب می‌توانند قانوناً از او مطالبه کنند؟

بدیهی است که پاسخ اولین سؤال مثبت است و صرف شوهر داشتن زن، وی را در فرض سؤال، از نفقه اقارب محروم نمی‌کند، با این وجود حق درخواست طلاق، موضوع ماده ۱۱۲۹ ق م، برای زوجه باقی است. اما در جواب سؤال دوم باید گفت که زوجه برای یک مدت زمان مشخص، مستحق دو نفقه نیست، بنابراین مکلف است نفقه‌ای که از اقارب دریافت می‌کرده را مثلاً یا قیمتا بازگرداند. این استدلال که اقارب چون به وظیفه قانونی خود عمل کرده‌اند پس حق استرداد مالی که از این بابت داده‌اند را ندارند، در اینجا با وضعیت خاصی که وجود دارد، چون منجر به دارا شدن ناعادلانه زوجه می‌گردد، ورود ندارد و به بیان دیگر نفقه‌ای که اقارب داده‌اند به عنوان دین به عهده او باقی است.

ماده ۱۱۰۷ ق م^۱

- قانونگذار با اصلاح این ماده در تاریخ ۱۳۸۱/۸/۱۹، هزینه‌های درمانی و بهداشتی زوجه را نیز جزء نفقه وی به شمار آورد. با توجه به اطلاق ماده، چنان چه زوجه حتی اگر چند روز پس از ازدواج به مرضی که مداوای آن پرهزینه است، دچار شود و مشخص گردد که بیماری مزبور ریشه در دوران مجرد زوجه دارد نیز تدارک مخارج درمان وی در وهله اول، با زوج است و مسئولیتی از این حیث متوجه اقارب نسبی عمودی زن، نیست. به نظر تحمیل این امر به شوهر، به ویژه اگر خود زوجه متمول باشد، منصفانه نباشد و شایسته است قانونگذار با درج قیود و شروطی، از

۱. ماده ۱۱۰۷ - نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که بطور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاء. (مصوب ۱۳۱۴/۱/۱۷)

سنگینی بار مسئولیت مرد، در این گونه موارد بکاهد تا زوج برای رهایی از بار مالی چنین مسئولیتی، مجبور به جدا شدن از زوجه نشود!

- در صورت اختلاف نظر بین زوجین، انتخاب شخص خادم با شوهر است یا زوجه؟ صاحب نظران در این خصوص وحدت نظر ندارند، اما با توجه به این که خدمتگزاری خادم برای زوجه است، بهتر آن می نماید که زن، خود، خادم خویش را تعیین کند و چنان چه مرد بنا به دلایلی با این انتخاب مخالف باشد، دادگاه تصمیم بگیرد.

- در این که آیا دختر صغیره، با آن که نمی تواند تمکین کند یا اگر شوهر صغیر باشد و مانع صرفاً از جانب او باشد، زوجه استحقاق نفقه دارد یا خیر، اختلاف نظر وجود دارد و قانون مدنی در این باره حکم صریحی ندارد، گرچه در حال حاضر چنین ازدواجی به غایت اندک اتفاق می افتند.

- آیا زوجه که از دادگاه، الزام شوهر به دادن نفقه را می خواهد، باید تمکین خود را نیز اثبات کند یا صرف احراز وجود رابطه نکاح دائم بین آن دو، کافی است و این زوج است که باید نشوز زوجه را اثبات کند تا عدم انفاق به زوجه را قانوناً توجیه کند؟ قانون مدنی در این باره هم فاقد حکم صریحی است. گرچه رأی مشهور مؤید نظر اول است (۸، ج ۳، ص ۵۵۸) مبنی بر آن که گرچه نکاح سبب وجوب نفقه به شمار می رود، اما سبب مطلق برای استحقاق زوجه به نفقه نیست بلکه مشروط به امر دیگری است که تا شرط (تمکین) تحقق پیدا نکند، مشروط (نفقه) نیز ثابت نمی شود. اما با توجه به زبان ماده های ۱۱۰۲ و ۱۱۰۸ ق م، به نظر می رسد که زوجه برای طرح دعوی و مطالبه نفقه خود از دادگاه، کافی است که وقوع نکاح مزبور را اثبات کند؛ مثل آن که قبالة نکاح خود با زوج را ضمیمه درخواستش کند. در این صورت شوهر ملزم به ادای نفقه است مگر نشوز زن را در صورت عدم تأدیه نفقه، اثبات کند (۳، ج ۴، ص ۴۵۶؛ ۲، ج ۱، ص ۱۸۶).

۱. ماده ۱۱۰۲: همین که نکاح بطور صحت واقع شد، روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می شود.
ماده ۱۱۰۸: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود».

- آیا زوجه، مالک نفقه که زوج در اختیارش قرار می‌دهد، می‌شود لذا می‌تواند هر تصرفی که بخواهد در آن بکند، یا فقط اذن در انتفاع از عین نفقه را دارد و به اصطلاح، ید او، ید امانی است؟ در پاسخ به این سؤال باید بین مواردی از نفقه که با مصرف، از بین می‌روند (مانند غذا) و مواردی که علی‌رغم مورد استفاده قرار گرفتن، باقی می‌مانند (مانند اثاث‌البیت)، تفاوت قایل شد. نسبت به موارد اولی، عین نفقه به ملکیت زوجه در می‌آید زیرا حق انتفاع و مالکیت در مورد آنها جدا شدنی نیست. اما نسبت به موارد ثانی، باید تفکیکی به عمل آید مبنی بر این که اگر خانه و اثاث آن منظور باشد، این ارقام به ملکیت زوجه وارد نمی‌شوند، از این رو شوهر بدون استیذان از زوجه، می‌تواند خانه و اثاث آن را تغییر دهد. لکن اگر لباس و کفش و زیور آلات منظور باشند، در این که آیا این گونه موارد از نفقه، اگر زوج صریحاً به زوجه تملیک نکند، به تملک زوجه در می‌آیند یا خیر، اختلاف نظر وجود دارد. نظر بهتر بر عدم چنین تملکی است (۵، ص ۷۳؛ ۴، ص ۲۹۳) و اساساً دیدی هم که بر تملک زوجه نظر داده‌اند محدودیتهایی برای استفاده مالک (زوجه) از آنها قایل شده‌اند و گویی به مالکیت مشروط زوجه در این خصوص معتقدند (۲، ج ۱، صص ۱۹۰-۱۸۹؛ ۱، ج ۱، صص ۱۵۳-۱۵۲).

ماده ۱۱۰۹ ق م^۱

آیا نفقه در زمان حمل، به حامل (زن) تعلق دارد یا به حمل؟ چنان چه به حامل اختصاص داشته باشد، همان احکام نفقه زوجه را دارد و اگر مختص حمل باشد، احکام نفقه اقارب جاری خواهد شد. در صورت اخیر، زن صیغه ای و موطوئه به شبهه که حامل باشد نیز مستحق نفقه‌اند حال آن که اگر نفقه را مختص حامل (زوجه) بدانیم، هیچیک از آن دو به ترتیب با توجه به اطلاق ماده ۱۱۱۳ ق م، و حصر ماده ۱۱۰۹ ق م، به طلاق رجعی، بائن و فسخ نکاح، مستحق نفقه نیستند (۹، ج ۳۱، صص ۳۲۴-۳۲۱).

۱. ماده ۱۱۰۹ - نفقه مطلقه رجعیه در زمان عده بر عهده شوهر است مگر اینکه طلاق در حال نشوز واقع شده باشد لیکن اگر عده از جهت فسخ نکاح یا طلاق بائن باشد زن حق نفقه ندارد مگر در صورت حمل از شوهر خود که در این صورت تا زمان وضع حمل حق نفقه خواهد داشت.

قانون مدنی صریحاً در این باره نصی ندارد اما برخی بر آنند که با توجه به آن که در ماده ۱۱۰۹ آن چه مستثنی شده نفقه زوجه است و نه نفقه حمل، به نظر می‌رسد که قانونگذار به نظر اول که موافق رأی مشهور نیز است، تمایل دارد (۴، ص ۳۰۳). در مقابل برخی دیگر با استناد به قاعده‌ای در علم اصول که می‌گوید: «تعلیق حکم بر وصف، مشعر بر علیت است» معتقدند که وقتی مقنن در ماده ۱۱۰۹ ق م، می‌گوید مطلقه باینکه مستحق نفقه نیست ولی اگر حامل باشد مستحق نفقه است، پس معلوم می‌شود که نفقه به خاطر حمل است و نه حامل. لذا زوجه متوفی که حامله باشد، مستحق نفقه است و هزینه آن باید از مال طفل استیفا شود (۵، صص ۱۷۸-۱۷۹).

گفته شده که در صورت اختصاص داشتن نفقه به حمل، مستثنی کردن زن حاملی که در عده وفات است، از نفقه موجه نیست (۳، ج ۴، صص ۴۴۲-۴۴۰؛ ۱، ج ۱، ص ۱۵۹)؛ ولی به نظر می‌رسد که چون برخلاف دو مورد طلاق بائن و فسخ نکاح که شوهر سابق همچنان زنده و مالک اموالش است، با فوت مرد، اموال وی به وارث می‌رسد و لذا اتفاق به زوجه از محل اموال وارث متوفی، ولو نفقه را مختص حمل بدانیم، موضوعیت نداشته باشد، همچنان که اطلاق متن سابق و لاحق ماده ۱۱۱۰ ق م نیز بر نفی چنین استحقاقی دلالت دارد. طبیعتاً حمل پدر مرده، مستحق نفقه اقارب خواهد بود و وفق ماده ۱۱۹۹ ق م، ابتدا مسؤولیت اتفاق با جد پدری است و سپس با مادر است. حال اگر حامل (مادر) نیز مستحق نفقه باشد، اقارب نسبی عمودی حامل، وظیفه اتفاق به وی را بر عهده دارند.

ماده ۱۱۱۳ ق م^۱

- اگر نفقه برای زوجه منقطعه، شرط شده باشد، آیا همان ویژگی‌های نفقه زوجه دائمه را دارد؟ مثل آن که لازم باشد که متناسب با شئون زن تعیین شود، بیا نشوز زن، مسؤولیت از مرد، تا نشوز باقی است، ساقط شود و اگر زوج از رد آن امتناع

۱. البته این اظهار نظرها قبل از اصلاح ماده ۱۱۱۰ ق م، مصوب ۱۳۸۱، شکل گرفته بوده است.
 ۲. ماده ۱۱۱۲ - در عقد انقطاع زن حق نفقه ندارد مگر اینکه شرط شده یا آنکه عقد مبنی بر آن جاری شده باشد.

کند، زوجه حق مراجعه به دادگاه و نهایتاً تقاضای بذل مدت نکاح موقت را داشته باشد؟

به نظر گرچه با نشوز زوجه منقطعه، وی استحقاق خویش به نفقه را از دست می‌دهد اما در تهیه نفقه مزبور، توانایی مالی مرد است که مورد توجه قرار می‌گیرد و نه شئونات زوجه موقت (۳، ج ۵، صص ۱۰۸-۱۰۹). زوجه منقطعه ای که مستحق نفقه است با عدم دریافت آن، می‌تواند الزام مرد به بذل مدت نکاح را تقاضا کند تا از عسر و حرج، خلاصی یابد (۲، ج ۱، صص ۵۰۵-۵۰۴).

بر این اساس پیشنهاد می‌شود برای روشن شدن سؤالات فوق، تبصره‌های آتی، در ذیل ماده ۱۱۱۳ ق.م.ا. اضافه شوند:

”تبصره یک: نفقه زوجه منقطعه متناسب با تمکن مرد در اختیار زن مادام که تمکین دارد، قرار می‌گیرد.

تبصره دو: چنان چه مرد به هر دلیلی نتواند یا نخواهد نفقه زوجه منقطعه خود را علی‌رغم تمکین، ادا کند و الزام وی نیز ممکن نباشد، زوجه می‌تواند از دادگاه، الزام وی را به بذل مدت، تقاضا کند.”

ماده ۱۱۱۵ ق.م.ا

- از «بودن زن با شوهر در یک منزل ۰۰۰» نباید این نتیجه را گرفت که حتماً باید خوف مزبور از ناحیه شوهر باشد و اگر از ناحیه کسان زوج یا همسایگان یا به طور کلی از شرایطی که در آن منزل حکمفرماست، باشد، زوجه که با چنین خوفی مواجه می‌شود، حق ترک منزل زوج را نداشته باشد.

۱. ماده ۱۱۱۵ - اگر بودن زن با شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد زن می‌تواند مسکن علیحده اختیار کند و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن در بازگشتن به منزل مزبور معذور است نفقه برعهده شوهر خواهد بود.

ماده ۱۱۱۷ ق م

- در جایی که مرد، زنش را از ادامه کار ممنوع می‌کند، چه کسی مسئول پرداخت خسارت به کسانی است که زن به آنها تعهداتی داشته است؟
از طرفی می‌دانیم که مخالف مصالح خانوادگی بودن یک شغل ملازمه با بد بودن یا سخیف بودن آن شغل و حرفه ندارد. در برخی مواقع حتی معلمی نیز ممکن است خلاف مصلحت خانواده زوجه تشخیص داده شود (۱۰، قسمت حقوقی، ص ۴۴). از طرف دیگر در مورد این که کدامیک از زوج یا زوجه مسئول جبران خساراتند، باید بین وقتی که مرد از شغل زن آگاه بوده و به آن رضایت داده و سپس مانع وی می‌شود و زمانی که چنین اطلاع و آگاهی در کار نبوده و زوجه احتمال می‌داده که هر آن ممکن است با چنین درخواستی از ناحیه شوهرش مواجه شود، تفاوت قایل شد. قانونگذار با اظهار نظر صریح در این گونه موارد از جمله موردی که ذیل ماده ۱۰۹۲ راجع به هبه یا ابراء مهر از سوی زوجه گفته شد، طرفین را از حقوق و اختیارات خود و طرف مقابل آگاه می‌سازد تا نتیجتاً بسا امنیت خاطر بیشتری وارد زندگی مشترک شوند.

- اگر زوج به ادامه اشتغال زوجه در متن عقد نکاح، رضایت داده باشد، آیا بعداً می‌تواند بنا به تجویز این ماده، زن را از ادامه کار منع کند؟ برخی معتقدند که اختیاری که این ماده به مرد داده است "حق" نیست تا مرد بتواند آن را از خود اسقاط کند بلکه این اختیار در زمره مسایل مربوط به نظم عمومی است و به اصطلاح "حکم" است (۲، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ۱، ج ۱، صص ۱۴۵-۱۴۴). ولی به نظر چنانچه نکاح صراحتاً یا متبانیاً مشروط بر آن واقع شود، مرد نتواند پس از نکاح با ادامه اشتغال زن مخالفت کند (۱، ج ۲، ص ۴۱۷؛ ص ۳۱۶). در حال حاضر رویه بسیاری از محاکم نیز مؤید صحت همین نظر است (۱۱، ج ۱، صص ۲۷۴-۲۷۰).

ماده ۱۱۱۹ ق م^۱

- بهتر است قانونگذار با اصلاح این ماده، به این اختلاف شارحین قانون مدنی در مورد این که طلاق که زن مدخوله غیر یائسه، به استناد این ماده، از دادگاه تقاضا می‌کند، آیا رجعی است یا بائن، پایان دهد. گرچه استدلال هر دو دسته در توجیه نظر خود، خالی از قوت نیست اما نظر آن عده که چنین طلاق را بائن می‌دانند، با توجه به این که مراجعه به دادگاه و اخذ رأی، هزینه‌هایی به زوج و نیز جامعه تحمیل می‌کند و با رجعی دانستن طلاق مزبور و رجوع زوج، تمام این تلاشها و هزینه‌ها، عبث و بی‌نتیجه خواهد شد، بهتر است.

- در حال حاضر، محاکم خانواده با توجه به اطلاق "... تا در صورت بذل از طرف او، قبول بذل نماید" در قسمت "شرایط ضمن عقد یا عقد خارج لازم"، صفحه نهم از قباله‌های چاپی نکاح، زوجی ای که وفق یکی از موارد دوازده گانه ضمن عقد، خواهان صدور حکم طلاق بدون حق رجوع مرد، باشد، پس از احراز شرط توسط دادگاه، باید تمام مهر خود - و نه بخشی از آن - را به زوج بذل کند تا به وکالت، خود را به طلاق خلع مطلقه سازد. حال آن که این زوج بوده که حسب علتی داشته یا تخلفی که کرده، زن را به اجرای مورد وکالت، مجبور ساخته است. لذا الزام وی به گذشتن از همه مهرش، برای باین کردن طلاق، منصفانه نیست. شایسته است اگر قانونگذار با این رویه مخالفتی دارد، با وضع قانون به آن پایان دهد.

ماده ۱۱۲۰ ق م^۲

- اگر غرض اصلی قانونگذار در این ماده، برشمردن راههای قطع رابطه زوجیت بین زوجین باشد، متن ذیل به عنوان جایگزین این ماده پیشنهاد می‌شود:

۱. ماده ۱۱۱۹ - طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنماید مثل اینکه شرط شود هر گاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غائب شود یا ترک انفاق نماید یا برعلیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهائی خود را مطلقه سازد.

۲. ماده ۱۱۲۰ - عقد نکاح به فسخ یا به طلاق یا به بذل مدت در عقد انقطاع منحل می‌شود.

عقد نکاح به هر یک از طلاق، فسخ، بذل یا انقضای مدت و فوت هر یک از زوجین، منحل می‌شود.

تبصره - طلاق مخصوص نکاح دائم و بذل یا انقضای مدت مخصوص نکاح منقطع است).

ماده ۱۱۲۲ ق م^۱

- دادگاه باید به زوجی که ادعای عین بودن وی شده، یکسال مهلت دهد تا به زوجه دخول کند. در جریان اصلاح این ماده در سال ۱۳۷۰ این مهلت به اشتباه حذف شد که لازم است مجدداً گنجانده شود (۱۲، صص ۳۴-۳۳؛ ن ش ۷/۶۱۲۸-۱۳/۹/۱۳۸۲).

- اگر مرد به زوجه مدعی عین^۲ وی، نتواند از راه طبیعی (قُبُل) دخول کند اما از راه غیر طبیعی (دُبُر) قادر به انجام آن باشد، و یا تنها بتواند با زن دیگرش نزدیکی کند، آیا در این دو مورد اخیر، ادعای زوجه شنیده می‌شود تا بتواند نکاحش را فسخ کند؟ اکثرًا بر بی حقی زوجه نظر داده‌اند، زیرا بحث عین بودن زوج منتفی می‌شود (۳، ج ۴، ص ۴۶۴) ولی به نظر می‌رسد که اگر در اینجا مبنای حق زوجه به فسخ نکاح، نفی ضرر از او باشد، چگونه دخول به زنی دیگر توسط زوج یا مقاربت از راه غیرطبیعی، دافع این ضرر خواهد بود تا او را از چنین حقی محروم کنیم؟! با توجه به اختلاف نظر موجود، مقتضی است قانونگذار نظر خود را در این باره به صراحت بیان کند.

ماده ۱۱۲۳ ق م^۲

چرا عیوب جذام، برص (پسی)، زمینگیری و نابینایی از دو چشم صرفاً عیوب مختص زوجه قلمداد شود با آن که مرد اگر هم نمی‌توانست با فسخ نکاح از چنین زنی جدا شود، می‌تواند وی را طلاق دهد. اما زن، از طرفی حق طلاق ندارد و از طرف دیگر حق فسخ نکاح با چنین مردی را نیز از او سلب کرده ایم! گرچه در حال حاضر، با توجه به تغییر رسوم گذشته، زوجین قبل از ازدواج یکدیگر را به دفعات می‌بینند و لذا

۱. ماده ۱۱۲۲ - عیوب ذیل در مرد که مانع از ایفاء وظیفه زناشویی باشد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود (اصلاحی ۶۱/۱۰/۸)

۲. در برخی کتب عین هم آمده و آن به معنی عدم انتشار و نعوذ آلت مرد است.

۳. ماده ۱۱۲۳ - عیوب ذیل در زن موجب حق فسخ برای مرد خواهد بود: ۱- قرن ۲ - جذام ۳ - برص ۴ - افضاء ۵ - زمین گیری ۶ - نابینائی از هر دو چشم .

وقوع چنین موجباتی برای فسخ نکاح بسیار نادر به نظر می‌رسد، لکن با توجه به آن که در مواردی قانونگذار مدنی از رأی غیرمشهور، پیروی کرده است^۱، بهتر است در اینجا نیز چنین کند تا مآلاً این تبعیض غیر قابل توجیه، از متن قوانین خارج شود.

ماده ۱۱۲۵ ق م^۲

اطلاق این ماده برخی را بر آن داشته که وجود عنن را نیز مانند جنون، ولو پس از وقوع نزدیکی، در مرد عارض شده باشد، مجوز فسخ نکاح از سوی زوجه بدانند (ج ۳، ص ۴۶۴). چنین برداشتی از این ماده قانونی صحیح نیست و اگر مرد بعد از نکاح حتی یکبار هم به زوجه دخول کرده باشد، دیگر حق فسخی برای او از این حیث وجود ندارد. گرچه قسمت اخیر بند دوم از ماده ۱۱۲۲ ق م، اصلاحی سال ۱۳۷۰، می‌تواند مقید این اطلاق باشد، لکن بهتر است این ماده حذف و مفاد آن به صورت تبصره‌ای، به تناسب، ذیل ماده‌های ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ ق م، اضافه شود.

ماده ۱۱۲۸ ق م^۳

- اگر عرف اقتضای وجود وصفی را در یک طرف یا طرفین نکاح کند، آیا کشف نبود چنین وصفی، به طرف مقابل حق فسخ نکاح را می‌دهد ولو آن که صفت مزبور نه در عقد نکاح تصریح و نه نکاح متبانیاً بر آن واقع شده باشد؟ حقوقدانان در این مورد اجماع ندارند. مثلاً برخی معتقدند که نکاح با دختری که تا به حال شوهر نکرده است، به ویژه اگر در سن و سال دختر دبیرستانی باشد، عرفاً اقتضای آن دارد که آن دختر باکره باشد و در صورت کشف خلاف آن، شوهر حق فسخ نکاح را به سبب تخلف از شرط صفت خواهد داشت (ج ۴، صص ۴۷۲-۴۷۱؛ ج ۲، ص ۲۹۱). اما عده‌ای دیگر که رویه فعلی محاکم نیز موافق نظر آنانست (۱۱، ج ۱، صص ۳۷۷-۳۷۶)، تنها در صورتی چنین حقی به شوهر می‌دهند که بکارت زوجه در عقد نکاح، ولو با یاد کردن

۱. رک. ماده‌های ۱۰۶۹ و ۱۱۰۹ ق م. (البته برگزیدن رأی غیر مشهور فقهاء توسط قانونگذار مدنی، مصادیق دیگری هم دارد)

۲. ماده ۱۱۲۵ - جنون و عنن در مرد هرگاه بعد از عقد هم حادث شود موجب حق فسخ برای زن خواهد بود.
 ۳. ماده ۱۱۲۸ - هر گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکوره فاقد وصف مقصود بود برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متبانیاً بر آن واقع شده باشد.

از او به "دوشیزه"، تصریح شده یا عقد مبنی بر آن واقع شده باشد (یعنی گفتگوهای طرفین پیش از نکاح بر ضرورت وجود چنین وصفی در دختر دلالت داشته باشد).

ماده ۱۱۲۹ ق م^۱

- اگر مردی که نفقه گذشته زوجه را نداده است ولسی فعلاً زن نفقه خود را از مرد دریافت می‌کند، آیا دادگاه موظف است وقتی الزام مرد به پرداخت نفقه گذشته، ممکن نشد، با درخواست طلاق زوجه موافقت کند. صاحب نظران حقوقی در این باره متفق القول نیستند (۳، ج ۵، صص ۳۳-۳۲؛ ۱، ج ۱، ص ۲۴۰). در بین آرای قضایی نیز نمونه هر دو رأی وجود دارد (۲، ج ۱، صص ۲۷۲-۲۷۱)، لذا بهتر است که قانونگذار تکلیف امر را روشن کند.

ماده ۱۱۳۰ ق م

- آیا با توجه به بند اول از ماده واحده ای که از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام در ۱۳۸۱/۴/۲۹ به تصویب رسیده است^۲، دیگر زوجه مجبور نیست تا وفق ماده ۱۰۲۹ ق م، برای طلاق گرفتن از شوهر مفقود الاثرش، چهار سال به انتظار نشیند؟ از آنجا که اجرای حکم بند مزبور مشروط به آنست که غیبت مرد، عمدی و «بدون عذر موجه» باشد و احراز این قید در مورد غایب مفقود الاثر، با توجه به تعریفی که از وی در ماده ۱۰۱۱ ق م^۳ آمده، تا زمانی که از او خبری نرسد، ممکن نیست، لذا زن مسادامی که شوهرش غایب مفقود الاثر است، برای طلاق گرفتن از او باید همچنان مطابق ماده ۱۰۲۹ ق م عمل کند^۴.

۱. ماده ۱۱۲۹ - در صورت استتکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجراء حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه زن می‌تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم رجوع کند و حاکم شوهر او را اجبار به طلاق می‌نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه.

۲. ۱- ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه^۳.

۳. ماده ۱۰۱۱: غایب مفقود الاثر کسی است که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او بهیچوجه خبری نیست.

۴. شرط یازدهم از بند ب از شروط ضمن عقد نکاح که به استناد آن زوجه می‌تواند به وکالت از سوی زوج خود را مطلقه سازد حاکیست: «در صورتی که زوج مفقود الاثر شود و ظرف شش ماه پس از مراجعه به زوجه به دادگاه پیدا نشود».

- شرط مذکور در بند دوم ماده واحده مزبور^۱، مبنی بر این که: «به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد» به نظر اضافه می آید زیرا مگر می شود/اعتیاد مرد به مواد مخدر یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی، ایجاد چنین خللی نکند؟! - آیا اعطای مهلت به فرد برای ترک کردن، ویژه معتاد به مواد مخدر است یا آن که مبتلاء به مشروبات الکلی هم را شامل می شود؟ گر چه با توجه به ظاهر متن قانون، ممکن است تصور شود که این فرصت فقط به فرد معتاد به انواع مواد مخدر داده می شود ولی چنین برداشتی منطبق با مراد قانونگذار نیست، ضمن آن که در موادی «اعتیاد» و «ابتلاء» به مصرف الکل و استعمال مواد مخدر، هر دو، نسبت داده شده و یا به جای هم به کار رفته است.^۲

ماده ۱۱۳۳ ق م^۳

- به نظر می رسد که از نکر ماده ۱۰۲۹ ق م، در تبصره این ماده، در شمار موادی که با استناد به آنها، زوج می تواند از محکمه تقاضای طلاق کند، غفلت شده باشد.

ماده ۱۱۳۵ ق م^۴

- آیا تعلیق باید بر امری محتمل الوقوع باشد تا موجب بطلان طلاق معلق گردد یا تعلیق بر امر محقق الوقوع و شرایط صحت طلاق نیز - حال چه طلاق دهنده بداند که مفاد آن شرط، متحقق شده اند یا نداند - همان پیامد را دارد؟ در باره متن ماده ۱۰۶۸ ق م، نیز همین سؤالات جای طرح و پرسش دارند. صراحت داشتن حکم قانونگذار حتی در این خصوص، موجب رفع اختلاف صاحب نظران حقوقی می شود!

۱. «اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر و یا ابتلاء وی به مشروبات الکلی که به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و امتناع یا عدم امکان الزام وی به ترک آن در مدتی که به تشخیص پزشک برای ترک اعتیاد لازم بوده است. در صورتی که زوج به تعهد خود عمل ننماید و یا پس از ترک، مجدداً به مصرف موارد مذکور روی آورده، بنا به درخواست زوج، طلاق انجام خواهد شد».

۲. ر.ک. بند اول ماده ۱۱۷۳ ق م، بند نهم ماده ۸ ق ح خ، و ماده ۱۱ آیین نامه اجرایی ق ح خ.

۳. ماده ۱۱۳۳ - مرد می تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید. تبصره - زن نیز می تواند با وجود شرایط مقرر در مواد (۱۱۱۹)، (۱۱۲۹) و (۱۱۳۰) این قانون، از دادگاه تقاضای طلاق نماید.

۴. ماده ۱۱۳۵ - طلاق باید منجز باشد و طلاق معلق بشرط باطل است.

ماده‌های ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ ق م^۱

- اگر پس از انجام طلاق خلع یا مبارات، فدیة به جهتی باطل شود، مثل آن که غیر مشروع باشد یا مال غیر، از آب درآید، وضعیت طلاق چه می‌شود؟ با سکوت قانونگذار، حقوقدانان آرای متفاوتی در این خصوص پیدا کرده‌اند. اما رأی که به صحت طلاق خلع و ضمان زوج به مثل یا قیمت فدیة، اعتقاد دارد، موجه‌تر به نظر می‌رسد، زیرا خلع گرچه همانند عقود معاوضی، محتاج به اراده طرفین است ولی قبول فدیة صرفاً داعی و انگیزه مرد برای طلاق دادن زوجه‌اش است و ماهیت طلاق که ایقاع است را در خلع به عقد تبدیل نمی‌کند (۱، ج ۱، ص ۲۹۶ و برای دیدن نظر مخالف ر.ک. ۲، ج ۱، صص ۴۵۳-۴۵۰). در جایی که فدیة قبل از تسلیم به مرد، تلف می‌شود نیز می‌توان همین مسؤلیت را متوجه زن دانست (۴، ص ۴۳۱). در صورت معیوب بودن فدیة نیز شوهر می‌تواند آن را نگه داشته و آرش بخواند، یا آن که بدل آن را از مثل یا قیمت مطالبه کند (۹، ج ۳۳، ص ۳۲).

ماده ۱۱۴۸ ق م^۲

- آیا توصیف رجوع به حق در این ماده، بیانگر آنست که مانند سایر حقوق، از نسوی صاحب حق، قابل اسقاط است؟ هر دو نظر وجود دارد. یعنی عده ای رجوع را حق می‌دانند و لذا قابل اسقاط (۵، ص ۲۶۶)، و عده ای دیگر رجوع را حکم می‌دانند و نه حق و از این رو، غیر قابل اسقاط (۴، ص ۴۴۰).

ماده ۱۱۵۰ ق م

- تعریفی که این ماده از عده به دست می‌دهد، جامع نیست و «وطی به شبیه» که عده ای به مدت عده طلاق دارد و قانونگذار مدنی در ماده ۱۱۵۷ متعرض آن شده است را در بر نمی‌گیرد.

۱. ماده ۱۱۴۶ - طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد طلاق بگیرد اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد. ماده ۱۱۴۷ - طلاق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشد ولی در این صورت عوض باید زائد بر میزان مهر نباشد.

۲. ماده ۱۱۴۸ - در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده حق رجوع است.

ماده ۱۱۵۲ ق م^۱

- قانونگذار با این که در ماده ۱۱۳۹ ق م، صراحتاً بیان داشته که طلاق مخصوص نکاح دائم است اما در ماده ۱۱۵۲، به اشتباه از عده طلاق در نکاح موقت سخن به میان آورده است! به نظر با توجه به این که قانونگذار پس از انقلاب اسلامی، تا کنون دو بار در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰، تمام مواد قانون مدنی را مورد ملاحظه قرار داده و چنین اصلاحی به عمل نیاورده است، اشتباه مزبور در اثر استتساخ به متن ماده قانونی مندرج در مجموعه های قوانین راه پیدا کرده و اصل مصوبه مجلس، عاری از چنین لفظ زایدی باشد.

ماده ۱۱۷۲ ق م^۲

- از قسمت اخیر این ماده معلوم می شود که در نظر قانونگذار حق حضانت (خرج حضانت) امری جدا از نفقه اقارب است و گرنه بعد از فوت پدر، چند پدری متکفل آن می بود و نه مادر (ماده ۱۱۹۹ ق م).

- اگر والدین طفل هر دو فوت کرده باشند، حضانت طفل با کیست؟ مواد قانون مدنی در بر دارنده پاسخ صریحی به این سؤال نیستند، گرچه بتوان از برخی مواد این قانون و نیز قانون امور حسبی و عنایت به برخی اصول کلی حقوقی راه حل هایی به دست داد (ر.ک. ۱، ج ۲، صص ۱۳۱-۱۳۰).

- آیا پس از بلوغ دختر و پسر - که وفق تبصره یک از ماده ۱۲۱۰ ق م، به ترتیب در نه و پانزده سال تمام قمری، دست می دهد - پدر و مادر نسبت به تأمین هزینه های نگاهداری و تربیت فرزند تازه بالغ شده خود، بر فرض آن که توانایی کار کردن را هم داشته باشند، مسئولیتی ندارند؟ قانون مدنی فاقد حکمی در این باره است، گرچه با توجه به این که قانونگذار مدنی از کسی که مستحق حضانت است همواره به «طفل»

۱. ماده ۱۱۵۲ - عده طلاق و فسخ نکاح و بذل مدت و انتضاء آن در مورد نکاح منقطع در غیر حامل دو طهر است مگر اینکه زن به اقتضای سن عادت زنانگی نبیند که در این صورت چهل و پنج روز است.

۲. ماده ۱۱۷۲ - هیچیک از ابویین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل به عهده آنها است از نگاهداری او امتناع کند در صورت امتناع یکی از ابویین، حاکم باید به تقاضای قیم یا یکی از اقرباء و یا به تقاضای مدعی العموم نگاهداری طفل را به هریک از ابویین که حضانت به عهده اوست الزام کند و در صورتی که الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت را به خرج پدر و هر گاه پدر فوت شده باشد به خرج مادر تأمین کند.

یاد کرده است، می توان پاسخ منفی به این پرسش داد. اما با توجه به تحولات زمان، اصلاح چنین برداشتی از قانون مدنی، ضرورت دارد.

مادتین ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ ق م^۱

- از مفاد این دو ماده می توان استنباط کرد که قانون مدنی موافق با نظر مشهور فقهاء، ولایت پدر و جد پدری را در عرض هم می داند و گرنه چنان چه معتقد بود که ولایت آن دو در طول هم است، در حالتی که پدر زنده باشد، جد پدری دارای ولایت نمی بود تا حجر وی، وفق ماده قانونی، باعث سقوط ولایتش شود!

البته ماده ۱۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳، ولایت پدر بر طفل صغیر را بر ولایت جد پدر مقدم می داند. ضمن آن که به مادر نیز در ردیف جد پدری، ولایت اعطا کرده است که در حال حاضر این قسمت را باید منسوخ بدانیم.

ماده ۱۱۸۷ ق م^۲

- در برخی نسخ، به اشتباه، پس از واژه حبس «یا» آمده است. در حالی که ذکر «یا» باعث می شود که مفاد این ماده با پاراگراف دوم ماده اصلاحی ۱۱۸۴ ق م، همپوشانی داشته باشد، حال آن که چاره کار در یکی (ماده ۱۱۸۴) / انضمام امین و در دیگری (۱۱۸۷) نصب امین موقت دانسته شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. ماده ۱۱۸۱ - هر یک از پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند.

ماده ۱۱۸۲ - هرگاه طفل هم پدر و هم جد پدری داشته باشد و یکی از آنها محجور یا بعثتی ممنوع از تصرف در اموال مولی علیه گردن ولایت قانونی اوسائط می شود.

۲. ماده ۱۱۸۷ - هرگاه ولی قهری منحصر به واسطه غیبت یا حبس به هر علتی که نتواند به امور مولی علیه رسیدگی کند و کسی را هم از طرف خود معین نکرده باشد حاکم یک نفر امین به پیشنهاد مدعی العموم برای تصدی و اداره اموال مولی علیه و سایر امور راجعه به او موقتاً معین خواهد کرد.

ماده‌های ۱۱۹۹ و ۱۲۰۱

قانونگذار از طرفی در ماده ۱۲۰۴ ق م، درجه استطاعت منفق را در تأدیه نفقه اقارب، در نظر گرفته و از طرف دیگر در ماده‌های ۱۱۹۹ و ۱۲۰۱ از همان قانون، در صورت وجود منفق‌های متعدد که درجه اقریبیت یکسانی بین آنان و فرد واجب‌النفقة وجود داشته باشد، اعلام کرده است که مقدار نفقه باید به حصه مساوی از سوی آنان تأمین شود. بدیهی است در صورتی که افراد منفق از درجه‌های استطاعت مختلفی برخوردار باشند، طبعاً، سهم هر یک از آنان در تأدیه نفقه، متناسباً تعیین خواهد شد و نه متساویاً.

ماده ۱۲۰۱ ق م، در مورد مسئولیت مادر در تأمین نفقه فرزند، حاوی حکم جدیدی نسبت به آن چه در ماده ۱۱۹۹ از همان قانون آورده، است. به این ترتیب که اگر مستحق نفقه، مادر، جد پدری و اولاد بلافصل داشته باشد، مادر (و اولاد بلافصل مستحق نفقه) بر جد پدری در تأمین نفقه وی مقدم است.

ماده ۱۲۰۶ ق م^۲

از سویی نفقه گذشته زوجه در این ماده از قانون مدنی (و نیز در تبصره ماده ۱۲ ق ح خ^۳)، یک طلب ممتاز اعلام شده و از طرف دیگر در برخی قوانین متأخرالتصویب، این امتیاز کاملاً رعایت نشده و طلب متعلق به اشخاص دیگر از جمله خدمتگذاران

۱. ماده ۱۱۹۹ - نفقه اولاد بر عهده پدر است پس از فوت پدر یا عدم قدرت او به انفاق بعهده اجداد پدری است با رعایت الاقرب فالاقرب در صورت نبودن پدر و اجداد پدری و یا عدم قدرت آنها نفقه برعهده مادر است. هرگاه مادر هم زنده و یا قادر به انفاق نباشد با رعایت الاقرب فالاقرب به عهده اجداد و جدات مادری و جدات پدری واجب‌النفقة است و اگر چند نفر از اجداد و جدات مزبور از حیث درجه اقریبیت مساوی باشند نفقه را باید به حصه مساوی تأدیه کنند.

ماده ۱۲۰۱ - هرگاه یکنفر هم در خط عمودی صعودی و هم در خط عمودی نزولی اقارب داشته باشد که از حیث الزام به انفاق در درجه مساوی هستند نفقه او را باید اقارب مزبور به حصه متساوی تأدیه کنند بنابراین اگر مستحق نفقه پدر و مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را باید پدر و اولاد او متساویاً تأدیه کنند بدون اینکه مادر سهمی بدهد و همچنین اگر مستحق نفقه مادر و اولاد بلافصل داشته باشد نفقه او را باید مادر و اولاد متساویاً بدهند.

۲. ماده ۱۲۰۶ - زوجه در هر حال می‌تواند برای نفقه زمان گذشته خود اقامه دعوی نماید طلب او از باب نفقه مزبور طلب ممتاز بوده و در صورت افلاس یا ورشکستگی شوهر زن مقدم بر غرما خواهد بود ولی اقارب فقط نسبت به آتیه می‌توانند مطالبه نفقه نمایند.

۳. «پرداخت نفقه قانونی زوجه و اولاد بر سایر دیون مقدم است».

مدیون یا برخی سازمانهای دولتی بر سایر طلبها (از جمله نفقه زوجه)، ممتاز تلقی شده است.^۱ این امر باعث شده که بین حقوقدانان این اختلاف نظر پدید آید که آیا در حال حاضر نیز نفقه گذشته زوجه، بر سایر طلبها، از جمله طلبهای دارای وثیقه، رجحان دارد یا خیر (۱۳، صص ۴۶-۴۵؛ ۱، صص ۱۵۸-۱۵۴؛ ۵، صص ۱۶۸-۱۶۷).

به امید آن که در نوبت بعدی از اصلاح مواد مربوط به حقوق خانواده از قانون مدنی، قانونگذار به منظور تبیین و تساوی هر چه بیشتر حقوق آحاد جامعه، با ابراز نظر صریح خود، به تمام اختلاف مورد اشاره، پایان دهد.

منابع

- ۱- دکتر سید حسین صفایی و دکتر اسدالله امامی، حقوق خانواده، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- ۲- دکتر ناصر کاتوزیان، حقوق خانواده، شرکت انتشار، ۱۳۷۵.
- ۳- دکتر سید حسن امامی، حقوق مدنی، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۸.
- ۴- دکتر سید مصطفی محقق داماد، حقوق خانواده، نشر علوم اسلامی، ۱۳۶۵.
- ۵- دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، حقوق خانواده، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۶.
- ۶- مجموعه نظریات اداره حقوقی قوه قضاییه.
- ۷- دکتر سیدعلی شایگان، حقوق مدنی، انتشارات طه، ۱۳۷۵.
- ۸- امام خمینی، تحریر الوسیله، مترجم: علی اسلامی، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲، بی تا.
- ۹- شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.
- ۱۰- مجموعه متین، قسمت حقوقی.
- ۱۱- یدالله بازگیر، حقوق خانواده، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۸.
- ۱۲- یدالله بازگیر، علل نقض آرای محاکم در موضوعات احوال شخصیه و مدنی در دیوان عالی کشور، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۶.
- ۱۳- دکتر مهدی شهیدی، ارث، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۴.
- ۱۴- مجموعه دیدگاههای حقوقی و قضایی قضات دادگستری تهران، نشر اشرافی، ۱۳۸۱.

۱. ر.ک. ماده ۵۸ قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب ۱۳۱۸، ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹، ماده ۴۹ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴، ماده ۱۴۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، ماده ۱۶۰ قانون مالیاتهای مستقیم مصوب ۱۳۶۶.